

تبیین جامعه شناختی سیاست‌های هویتی دولت پهلوی اول

تقی آزاد ارمکی*، علی محمد حاضری**، علی ساعی***، فرهاد نصرتی نژاد****

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۱/۱۵، تاریخ پذیرش ۹۸/۰۷/۱۵)

چکیده:

این پژوهش به چرایی اهمیت یافتن هویت ملی در دولت پهلوی، برجسته شدن عناصر باستانی هویت ایران و به حاشیه راندن عناصر اسلامی هویت ایرانی در دوره پهلوی اول با رویکردی تاریخی پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد که ادغام ایران در نظام جهانی و ضرورت دولت‌سازی به شیوه مدرن و در نتیجه اهمیت یافتن هویت ملی در این شکل از دولت، موجب توجه کانونی به مقوله هویت ملی در این دوره شد. اما از آنجا که نیروهای اجتماعی مهمی قدرت دولت را در این برهه تاریخی به چالش می‌کشیدند، سیاست‌های هویتی دولت به گونه‌ای سامان یافت تا در برساخت هویت ملی عناصری از هویت سراسری تاریخی ایرانی که نشانگر هویتی نیروهای اجتماعی یاد شده بود، کنار گذاشته و عناصری انتخاب شود که به نوعی در تضاد با نشانگان هویتی نیروهای یاد شده بود. از این رو، سیاست‌های هویتی دولت در این دوره بیشتر از آن که منطبق ایدئولوژیک داشته و ناشی از ایدئولوژی دولت باشد، در راستای منافع دولت و به ضرر نیروهای اجتماعی رقیب، خصوصاً روحانیت و سران ایلات و عشایر، تدوین شده است.

مفاهیم اصلی: دولت مدرن، هویت ملی، پهلوی اول، مطالعه تاریخی.

T.aza@ut.ac.ir

hazeri_a@modares.ac.ir

saeia@modares.ac.ir

*. استاد، دانشگاه تهران،

** . دانشیار، دانشگاه تربیت مدرس،

*** . دانشیار دانشگاه تربیت مدرس،

****. گروه رفاه اجتماعی، دانشگاه علوم توانبخشی و سلامت اجتماعی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

farhad.nosrati@gmail.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیست و یکم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹، ص ۵۹-۸۱

مقدمه و بیان مسأله

در دولت‌های پیشامدرن که به لجاجت تاریخی اشکال مختلفی همچون دولت - شهر و خصوصاً امپراتوری داشتند (ایزنشتاد، ۱۹۶۳: ۱۰)، مسئله‌ای به نام هویت ملی وجود نداشت و این ناسیونالیسم عصر مدرن بود که در پی برجسته کردن بخش‌هایی از هویت چندگانه مردم برآمدند و خصلت موزائیک گونه هویت‌های اجتماعی را انکار کرد(، دویچ، ۱۹۵۳: ۷۲، بشیریه، ۱۳۸: ۱۳). به همین دلیل بود که اساساً امپراتوری‌ها در توسعه‌طلبی‌های ارضی خود عموماً به اخذ خراج بسنده می‌کردند (پیرسون، ۱۹۹۶: ۱۲) و جنبه‌های فرهنگی و هویتی سرزمین‌های تحت سلطه چندان مورد توجه امپراتوری‌ها نبود. تا قبل از پیدایش دولت‌های مدرن، هویت‌های پراکنده قومی، زبانی و... در جوامع حاکم بود و افراد خود را به قوم و قبیله ... خود منتسب می‌دانستند و حکومت‌ها نیز احتیاج چندان به هویت‌های همگون نداشتند (گیدنز، ۱۳۷۴، ۳۲۵-۳۲۶). اما با فروپاشی امپراتوری‌ها و سربرآوردن قدرت‌های رقیب که در نهایت منجر به ایجاد دولت‌های مدرن شد، ضرورت مرزبندی فیزیکی و هویتی، مفهومی همچون هویت ملی را در کانون توجه دولت‌های مدرن قرار داد و ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، رسالت برساخت هویت‌های ملی و همگون سازی هویتی را برعهده گرفت (باگوت، ۱۸۸۷: ۳). از نیمه قرن بیستم نیز هویت ملی به جای مفهوم خلق و خوی ملی که از مفاهیم عصر تفکر رمانتیک بود، رواج یافت (اشرف ۱۳۸۳: ۱۴۳).

ایران از ۸۷۹ تا ۱۰۰۹ (ش) یک امپراتوری قدرتمند جهانی بود که به عنوان قلمرو بیرونی نظام جهانی قلمداد می‌شد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۰) که البته در دوره قاجار شبی بیشتر از آن باقی نمانده بود (رجب‌زاده، ۱۳۷۶). به همین دلیل مبارزه برای کنترل و تصرف وسایل حکومت و اداره جامعه از ویژگی‌های عمده تاریخ سیاسی ایران در این دوره است (بشیریه ۱۳۸۰: ۴۱). با به قدرت رسیدن رضاخان، ساختار دولت بسیار متفاوت‌تر از قبل شد و دولت مجموعه سیاست‌ها و برنامه‌هایی را برای همگون سازی هویتی در جامعه ایرانی در پیش گرفت. این در حالی بود که از قبل هویتی سراسری تحت عنوان هویت ایرانی متشکل از دو لایه باستانی و اسلامی در جامعه ایران وجود داشت و می‌توانست در خدمت ملت‌سازی قرار گیرد. اما آنچه در عمل رخ داد، سیاست‌های هویتی‌ای بود که دایره ایرانیت را کوچک می‌کرد و رویکردی تقلیل‌گرایانه نسبت به هویت ایرانی داشت (پرتویی، ۱۳۷۹: ۱۲، زهیری، ۱۳۸۱: ۱۷۷).

بررسی چرایی تقلیل‌گرایی یاد شده مسأله اصلی این پژوهش است که البته در شرایط امروز جامعه ایران نیز دارای اهمیت است. جامعه‌ای که سرشار از انواع تکثرها و شکاف‌های (قومی، زبانی، دینی، منطقه‌ای و... است، هرگونه نگاه تقلیل‌گرایانه به هویت ملی، زمینه‌ساز فعال شدن شکاف‌های مزبور شده و خطر تجزیه سرزمینی را بر دارد. گذشته از آن هرگونه حرکت توسعه‌ای مسبوق به ایجاد یک «ما»ی مشترک که در وهله اول نیازمند تعریف ایرانیت به گونه‌ای است که شامل همه کسانی باشد که خود را ایرانی می‌دانند، با توجه به آنچه گفته شد این پژوهش تلاش دارد به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- چرا در دوره پهلوی اول مقوله هویت ملی برای دولت اهمیت یافت؟

- چرا سیاست‌های هویتی به گونه‌ای سامان یافت که همه لایه‌های هویت ایرانی را در بر نمی‌گرفت؟

پیشینه تحقیق

در زمینه هویت ملی در ایران پژوهش‌های بسیاری انجام شده است که به سه دسته تقسیم است: (۱) پژوهش‌هایی که به بررسی مولفه‌های هویت ایرانی پرداخته‌اند (۲) پژوهش‌هایی که به چرایی مسئله‌مندی مقوله هویت در ایران پرداخته‌اند و (۳) پژوهش‌هایی که به فرایند ملت‌سازی و یک‌پارچگی ملی در ایران پرداخته‌اند.

دسته اول، پژوهش‌هایی هستند که به شناسایی مولفه‌های هویت ایرانی برآمده‌اند. پژوهش‌های؛ رجایی (۱۳۸۵)، بنایی (۱۳۸۱)، چلبی (۱۳۸۰) در این دسته قرار می‌گیرند که مسأله‌شان چیستی هویتی ایرانی است و البته اجماعی چندانی در این خصوص که مولفه‌های هویت ایرانی کدام است ندارند. هر چند مولفه‌ای چون زبان فارسی عموماً مورد تأکید واقع شده است.

دسته دوم پژوهش‌هایی هستند که به چرایی مسئله‌مندی هویت ملی در ایران پرداخته‌اند. این دسته از پژوهش‌ها بیشتر از آن که در پی شناسایی این موضوع باشند که ایرانیت به چیست، مسئله بحران هویت و یا مسئله‌دار شدن هویت را مد نظر قرار داده‌اند. این پژوهش‌ها عموماً مسأله شدن هویت ملی در ایران را مصنوع دست‌نخبگان، روشنفکران و دولت می‌دانند. پژوهش‌های؛ آزاد ارمکی (۱۳۸۳)، احمدی (۱۳۸۴)، پرتوی (۱۳۷۹)، بشیریه (۱۳۸۳) کچوئیان (۱۳۸۴) و ... در این دسته قرار می‌گیرند.

دسته سوم پژوهش‌هایی هستند که به فرایند ملت‌سازی و یکپارچگی ملی در ایران پرداخته‌اند. این پژوهش‌ها به ارتباط هویت و ملیت با دولت توجه دارند. مسئله و موضع این دسته از پژوهش‌ها ملت‌سازی و یا دولت‌سازی است. پژوهش‌های؛ وزیری (۱۹۹۳)، داریوش قمری (۱۳۸۳)، علی اکبری (۱۳۷۸)، ضیاءابراهیمی (۲۰۱۶)، در این دسته قرار می‌گیرند.

همان‌طور که اشاره شد، پژوهش‌های که در خصوص هویت ملی در ایران انجام شده‌اند، عموماً به این موضوع پرداخته‌اند که چه چیزی دایره ایرانیت را مشخص می‌کند و چرا هویت در یک دوره تاریخی اهمیت پیدا کرده و مسأله شده است. از این رو پژوهش‌هایی که به این پرسش پاسخ دهند که چرا در دوره پهلوی اول شکل خاصی از هویت‌سازی انجام شد که همه لایه‌های هویتی، انسان ایرانی را در بر نمی‌گرفت؟ محدود هستند. گذشته از آن، پژوهش‌های انجام شده عموماً چرایی این شکل از برساخت هویتی را به ایدئولوژی دولت منتسب کرده‌اند. برای مثال بشیریه آن را به ظهور گفتمانی در سطح روشنفکری در این دوره نسبت می‌دهد که بر توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرنیستی و سکولاریسم تأکید می‌کند، کچوئیان آن را محصول شکل‌گیری گفتمان لیبرال ناسیونالیسم می‌داند، ضیاءابراهیمی آن را ناشی از ناسیونالیسم بی‌جاسازی می‌داند که توسط روشنفکرانی چون آخوندزاده و کرمانی ترویج داده شده بود و در دوره پهلوی اول، ایدئولوژی دولت

شد. همان‌طور که اشاره شد پاسخ‌هایی که پژوهش‌ها به پرسش اصلی این مقاله داده‌اند (چرا دولت عناصر خاصی از هویت ایرانی را برجسته کرد)، عموماً به ایدئولوژی دولت منتسب می‌شود. اما پرسش این است که چرا دولت این ایدئولوژی را برمی‌گزیند؟ به بیان دیگر، انتخاب یک ایدئولوژی توسط دولت، صرفاً یک بحث ایدئولوژیک نیست بلکه سویه‌های دیگری دارد که این پژوهش برای شناسایی آن سویه‌ها سامان یافته است.

چارچوب نظری

این پژوهش به پیروی از آنتونی اسمیت از میان نظریه‌های مربوط به برساخت شدن هویت ملی؛ دیرینه‌گرایی، مدرنیستی و نمادگرایی قومی، توان تبیینی نمادگرایی قومی را برای پاسخ به چگونگی برساخت هویت ملی، مهم‌تر می‌داند. نمادگرایان قومی برخلاف دیرینه‌گرایان که هویت ملی را پدیده‌ای ازلی و ابدی می‌دانند و مدرنیست‌ها که آن را جدید و محصول ناسیونالیسم می‌دانند، معتقدند که هویت ملی پدیده‌ای مدرن است و دولت و نخبگان در برساخت آن نقشی کلیدی دارند. از منظر نمادگرایی قومی نخبگان و دولت، هویت ملی را می‌سازند اما عناصر هویتی را از تاریخ و گذشته تاریخی استخراج می‌کنند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۵۲-۶۹). از این رو در این نظریه نقش دولت و نخبگان در برساخت هویت ملی برجسته است. البته مراد از دولت در این پژوهش شکل خاصی از دولت است که دولت مدرن می‌نامندش و در مقابل دولت‌های سنتی یا پیشامدرن (دولت شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پاتریمونیکال، امپراتوری‌های کوچ‌رو یا غلبه‌گر و امپراتوری‌های بوروکراتیک متمرکز) قرار دارد (ایزنشتاد، ۱۹۶۳: ۱۰) و آغاز تکوین این امر معاهده و استقالی (۱۶۴۸) است که به موجب آن تحقق هر دولت تنها با اقتدار سیاسی و حق انحصاری در یک سرزمین معین می‌شد (اترینگتون، ۲۰۰۳: ۳۵). در واقع آن گونه که اندیشمندان مختلف (موریس، ۱۹۹۸: ۱۵۴-۱۵۶، گیدنز، ۱۹۸۵: ۳-۵، هکتر، ۲۰۰۰: ۵۸، پیرسون، ۱۹۹۶: ۹-۳۵) عنوان کرده‌اند، دولت مدرن، یک شکل از سازمان سیاسی است که نهادهایش در طی زمان تداوم دارند، نظم عمومی یک‌پارچه و واحدی به‌صورت متمرکز، فارغ از حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان و مسلط بر آنان در سرزمینی که خود دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی و مدعی انحصار به‌کارگیری اجبار مشروع است، به‌وجود می‌آورد، خواهان وفاداری اعضا و ساکنان دایم سرزمین است. دارای حاکمیت مستقیم است و بی‌واسطه با تمامی اتباع خود ارتباط دارد. ایجاد این ارتباط و برقراری نظم در جامعه نیازمند بوروکراسی به معنای مدرن آن است. بوروکراسی به معنای مدرن آن نیز نیازمند زبان مشترکی است که دولت از طریق آن بتواند با توده‌های ناهمگون جامعه ارتباط برقرار کند. منابع اقتصادی این شکل از دولت بر خلاف دولت‌های پیشامدرن که از طریق خراج و معمولاً از طریق زور انجام می‌شد، با استفاده از دستگاه بوروکراسی، به‌صورت مستقیم از شهروندان به‌دست می‌آید. این دولت در فضایی جهانی که عرصه رقابت دولت‌های مختلف است

قرار دارد. بنابراین نیازمند مرزبندی فیزیکی و هویتی با سایر دولت‌ها است. توان نظامی این دولت، بر خلاف دولت‌های پیشامدرن که از طریق نیروی مزدوری به دست می‌آمد، از طریق احضار شهروندان به خدمت سربازی تأمین می‌شود. برای انجام مجموع کار ویژه‌های یاد شده، دولت مدرن احتیاج به برساخت هویتی سراسری (ملی) در جامعه دارد (آزاد ارمکی، نصرتی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۵). برای ایجاد این مهم از ابزارهای بسیاری همچون؛ مدارس، سرودهای ملی، پرچم، بناهای یادبود و... استفاده می‌کند (داندیکیر، ۱۹۹۰: ۶۴). این شکل از دولت برای ایجاد همگونی هویتی گاه به ابداع سنت نیز می‌پردازد و در بسیاری از موارد، تاریخ را تحریف می‌کند (وولف، ۱۹۹۶: ۲۷). اما موضوع مهم در این فرایند انتخاب مولفه‌های هویت ملی است. این که دولت‌های مدرن چه مولفه‌هایی را از میان مولفه‌ها برمی‌گزینند و کدام یک را نادیده می‌گیرند. این پژوهش با اتکا به نظریه اسکاچپول، دولت را کنشگری مستقل دانسته که در وهله اول منافع و ثبات خود را دنبال می‌کند. از این رو جهت‌دهنده کنش‌های هویتی دولت تحت تاثیر منافع دولت است، اما این که دولت چه اندازه بتواند مستقل عمل کند به فضاها و ساختاری وابسته است (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۴۹-۴۸). با توجه به آنچه گفته شد، پاسخ این پژوهش به چرایی تقلیل‌گرایی در برساخت هویت ملی در دوره پهلوی اول فرضیه زیر است:

ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار و فشار ساختاری برای نوسازی دولت موجب مدرن شدن ساخت دولت و اهمیت یافتن هویت ملی شد. از آن‌جا که نیروهای اجتماعی قدرتمندی در این دوره قدرت دولت را به چالش می‌کشیدند، دولت عناصری از هویت تاریخی ایرانی را برای برساخت هویت ملی برگزید و ضمن آن که به دولت جدید هویت می‌داد از نیروهای اجتماعی رقیب (سران ایلات و عشایر، روحانیت و اشراف) هویت زدایی می‌کرد.

چارچوب روش شناختی

روش مورد استفاده در این پژوهش روش تحلیل تاریخی است که پژوهشگر در مقام گردآوری داده‌ها، به صورت برنامه‌ریزی شده به اسناد و مدارک تاریخی، تحلیل‌های تاریخی و تحقیقات انجام شده در مورد موضوع مورد مطالعه مراجعه می‌کند. از آن‌جایی که موضوع مورد مطالعه هویت‌سازی دولت در دوره پهلوی اول است، واحد مشاهده تصمیمات و عمل مجموعه افرادی است که تصمیم‌گیرندگان سیاسی را تشکیل می‌دهند. بنا به ملاحظات روش شناختی، با استفاد از اسناد و مدارک تاریخی چگونگی و چرایی برساخت هویتی به شکلی تقلیل‌گرایانه در دولت پهلوی اول توضیح داده می‌شود.

زمینه ساختاری به قدرت رسیدن پهلوی اول

زمینه ساختاری به قدرت رسیدن پهلوی اول را بیش از همه باید ناشی از ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار دانست که فشار بسیاری را برای نوسازی دولت در این دوره وارد می‌ساخت (فوران، ۱۳۷۸: ۴۰). اما ناتوانی قاجارها برای نوسازی (همان، ۲۱۴-۲۱۶)، ظهور گفتمان روشنفکری که خواستار ظهور دولتی قدرتمند در جامعه ایرانی بود (همان، ۱۳)، ناامنی‌های اجتماعی بعد از انقلاب مشروطه و همچنین حمایت انگلیس از ظهور دولتی قدرتمند در ایران که منافع آنان را تضمین کند (زیرنسکی، ۱۳۸: ۱۳۸۳)، زمینه را برای ظهور قدرتی جدید فراهم ساخت. در چنین فضایی رضاخان به قدرت رسید. او در ابتدا پرچم جمهوری خواهی را علم کرد، اما مخالفت روحانیون و معدودی از روشنفکران باعث شد از جمهوری خواهی دست بکشد (کدی، ۳۸۵: ۱۴۸) و در نهایت با رای مجلس مؤسسان سلسله قاجاریه را منقرض سازد و سلسله پهلوی را بنیان نهد. از آن جایی که ساختار نظام جهانی دیگر اجازه تشکیل دولت به شیوه سنتی (امپراتوری) را نمی‌داد و گفتمان روشنفکری بر نوسازی دولت تأکید داشت، بنابراین حرکت به سمت نوسازی دولت در قالب دولت مدرن، ضرورتی انکارناپذیر شد. این شکل از دولت نیازمند تکوین دو فرایند دولت‌سازی و ملت‌سازی بود. در راستای دولت‌سازی مجموعه اقداماتی همچون ایجاد ارتش منظم و یک پارچه، بوروکراسی قدرتمند، سرکوبی نیروهای گریز از مرکز (جنبش‌ها و حرکت‌های عشایر)، ایجاد نظام قضایی مدرن و... انجام شد. این ترتیب نهادی جدید تفاوتی اساسی با ترتیب نهادی دولت در دوره قاجار داشت (آزاد ارمکی و نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۵۰-۱۵۱). در کنار این فرایند، مجموعه اقدام‌هایی برای همگون‌سازی هویتی و باز تعریف هویت ایرانی در قالب هویت ملی در پیش گرفته شد.

چگونگی و چرایی اقدامات دولت در زمینه هویت‌سازی

مجموعه اقدام‌هایی که دولت در این زمینه انجام داد در دو حوزه قابل تفکیک است: الف) ایجاد و توسعه برخی نهادهای جدید که عموماً کانون توجه دولت برای هویت‌سازی و همگون‌سازی بودند. ب) اتخاذ برنامه‌ها و سیاست‌هایی برای ترویج عناصر هویتی مورد نظر و حذف عناصر رقیب. این بخش در بردارندهٔ مجموعه سیاست‌ها و اقدام‌هایی بود که از یک سو به حذف و به حاشیه‌راندن هویت‌های درون ملی، که عموماً از نظر دولت رقیب محسوب می‌شدند، نظر داشت و از سوی دیگر فربه کردن برخی مولفه‌های خاص هویت ایرانی و ترویج برخی عناصر هویتی که مدرن بود و با سایر لایه‌های هویت ایرانی همخوان نبود. در حوزه نهادهای جدید دولت کانون توجه خود را به توسعه مدارس ابتدایی با برنامه‌های خاص قرار داد و از سوی دیگر دو سازمان جدید به نام پیشاهنگی و پرورش افکار را تاسیس کرد که صراحتاً برنامه‌های برای ساختن هویت انسان ایرانی بر سبک و سیاقی خاص داشتند. در حوزه اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌هایی برای حذف هویت‌های رقیب و ترویج هویت دولت ساخته، اقدام‌هایی به این شرح انجام شد؛ همگون‌سازی پوشش، تأکید بر

گذشته و میراث تاریخی با رویکردی خاص، تغییر نام‌های ماه‌های سال، تغییر نام شهرها، تعریف حقوقی دایره ایرانییت و آرایه ورقه هویت به اتباع ایران، تاکید بر زبان فارسی و به حاشیه راندن زبان‌های دیگر، حذف و طرد برخی نمادهای هویتی که به نیروی‌های اجتماعی رقیب تعلق داشت (همان، ۱۵۵) و همچنین افزودن برخی مولفه‌های هویتی به هویت ایرانی که با کلیت آن سازگاری چندانی نداشت.

توسعه و ایجاد برخی نهادهای جدید

توسعه مدارس ابتدایی به سبک جدید

گسترش آموزش عمومی در قالب مدارس یکی از کلیدی‌ترین ابزارهایی است که دولت‌های مدرن برای هویت‌سازی از آن سود می‌جویند (هابزبام، ۱۳۸۲: ۱۴-۱، هکتر، ۲۰۰: ۲۸، واکسمن، ۲۰۰۲: ۳۱، وولف، ۱۹۹۶: ۲۶-۲۸). در واقع مدارس مکان‌هایی هستند که فرزندان گروه‌های مختلف اجتماعی، تحت آموزشی یکسان قرار می‌گیرند. محتوای این آموزش نیز به گونه‌ای تنظیم می‌شود که حس وطن‌پرستی و ملی‌گرایی را در آنان به‌وجود آورد و تقویت کند.

در ایران نظام غالب آموزشی تا قبل از به قدرت رسیدن رضاخان به صورت مکتب‌خانه بود (بنانی، ۱۹۶۱: ۸۶). در این سیستم رویه یکسانی برای آموزش کودکان وجود نداشت و نوع و محتوای آموزش تا اندازه بسیار زیادی به ویژگی‌های مکتب‌دار وابسته بود و اغلب رنگ دینی داشت. گرچه سابقه مدارس به شیوه جدید به ایجاد مدارس وابسته به مسیونرهای مسیحی در سال ۱۲۱۳ بازمی‌گردد (حاضری، ۱۳۷۷: ۲۸-۴۰) اما حرکتی سازمان یافته از طرف دولت آغاز نشده بود. با به قدرت رسیدن رضاخان توسعه آموزش عمومی با شدت بیشتری دنبال شد (منشاری، ۱۹۹۲: ۱۱۶-۱۱۸). به طوری که در ابتدای به قدرت رسیدن رضاخان (۱۳۰۱) تعداد کل مدارس اعم از دولتی، خصوصی، مذهبی، پایه اول، دوم و عالی در ایران ۶۱۲ باب بود (تعداد دانش‌آموزان و معلمان آن سال موجود نیست) و در سال‌های پایانی سلطنت او به ۸۲۳۷ با ۴۹۶۹۶۰ شاگرد و ۱۳۶۴۶ آموزگار رسید (بنانی، پیشین: ۱۰۸). به بیان دیگر در یک فاصله زمانی ۱۸ ساله، تعداد مدارس بیش از ۸ برابر شد (فغفوری، ۱۳۸۱: ۴۹).

در کنار افزایش مدارس ابتدایی دولت اقدام به استاندارد سازی آموزش در مدارس کرد. در این راستا شورای عالی معارف در تاریخ هفتم برج جوزای ۱۳۰۲، هفت هدف عمده برای دوره آموزش ابتدایی در نظر گرفت که دو بند از آن، صراحتاً بر بساخت هویت ملی و وطن‌پرستی تأکید داشتند. گذشته از آن شورای عالی مواد درسی که در مدارس باید آموزش داده شوند را مشخص کرد. نکته قابل تأمل در مواد درسی آن است که در مواد درسی سال ۱۳۰۲ در تمام چهار پایه، درسی به نام شرعیات وجود دارد و در سه پایه آخر دوره، ماده درسی قرآن نیز وجود دارد. در سال ۱۳۱۶ شورای عالی ماده درسی شرعیات را از کل حذف و ماده درسی جدیدی به نام سرود را به مواد درسی افزود. در سال ۱۳۱۹ قرآن حذف شد و نام موسیقی به مواد درسی افزوده می‌شود. شورا همچنین برای هر یک از مواد درسی اهدافی را مشخص کرد. اهداف در

نظر گرفته شده برای تاریخ و جغرافی آگاهی به گذشته تاریخی ایران و همچنین تقویت حس ملی و وطن پرستی است (صورت مذاکرات شورای عالی معارف، ۱۳۰۲-۱۳۱۹). محتوای کتب درسی مدارس نیز حول محورهای ملی‌گرایی، شاه‌پرستی و تجددگرایی تنظیم شد (صدیق، ۱۳۳۸ ج ۱: ۲۸۶). یکی از مولفه‌های آن ملی‌گرایی، زبان فارسی، به عنوان زبان مادری ایرانیان بود (علی اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۳). عنصر ناسیونالیستی دیگری که دولت از طریق کتاب‌های درسی ترویج می‌کرد، نژاد آریایی به عنوان نژاد ایرانیان و مایه مباحث آنان بود. در کتاب تاریخ سال اول دبیرستان آمده بود «مردم روی زمین از یک نژاد نیستند، بعضی سفید پوستند مثل ما ایرانی‌ها و اروپایی‌ها، برخی سیاه پوستند مثل بسیاری از آفریقای‌ها، برخی زرد پوستند مثل چینی‌ها و ژاپنی‌ها، بعضی سرخ پوستند مثل مردم قدیم آمریکا. نژادهای دیگری هم هستند که کمتر از این چهار نژاد اهمیت دارند» (کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان، ص ۲). در این کتاب درسی تاریخ، نژاد سیاه و نژاد سرخ در تمدن مقام مهمی ندارند و تقریباً وحشی هستند. نژاد زرد، اگر چه تمدنش قدیم است ولی در حال حاضر پویایی و سرزندگی ندارد، اما نژاد سفید که ایرانیان جزو این نژاد هستند، در حال حاضر زمین را در تصرف خود دارد و «تاریخ تقریباً منحصر به سرگذشت نژاد سفید می‌باشد. نژاد سفید هم چند شعبه است. از همه مهمتر شعبه آریایی است» (همان، ص ۳-۴). گذشته از مباحثی که در کتاب‌های این دوره در باره منشأ قومی ایرانیان ارایه می‌شود و همه جامعه چند قومی ایرانی را منتسب به اقوام آریایی می‌کند، مباحثی نیز در باره اعراب ارایه می‌شود که در بردارنده نکات قابل تأملی است. در این کتاب‌ها سعی شده است که اعراب و حتی ترک‌ها «دیگری» هویت ایرانی نشان داده شوند. در این کتاب‌ها البته تصویری خوشایندی از عشایر و زندگی عشایری نیز ارایه نمی‌شود و تاریخ ایران پیش از اسلام مورد توجه خاص واقع می‌شود. دولت در این دوره سیاست‌های آموزشی را به گونه‌ای سامان داد که دست روحانیت از آن مدارس کوتاه شود. مدارس را به شکل و شیوه و فرهنگ غربی سازمان داد، برنامه‌های آموزشی را از مدارس غربی اقتباس کرد و محتوای متون درسی را به گونه‌ای تنظیم کرد که در آن به کودکان آموزش داده شود که زبان مادری همه آنان فارسی است و بر همه زبان‌های رایج در ایران برتری دارد، ایرانیان از نژاد آریا و شاهان اسطوره‌ای ایران باستان هستند، تاریخ واقعی ایران، تاریخ ایران باستان است و شاه نماد جامعه ایرانی محسوب می‌شود.

تأسیس سازمان‌های پیشاهنگی و پرورش افکار

سازمان پیشاهنگی با الگویی کاملاً غربی از حدود ۱۳۰۴ ظاهراً در آغاز با اهداف ورزشی کار خود را شروع کرد. اما رونق آن از سال ۱۳۱۵ آغاز شد که ولیعهد از اروپا به ایران بازگشت و در رأس این سازمان قرار گرفت. پیشاهنگی بسیاری از برنامه‌های «فوق برنامه» را داخل و خارج از مدرسه به عهده داشت که مهمترین آن‌ها ارودهای پیشاهنگی بود (حجتی، ۱۳۷۷: ۳۰۰). در کل محورهای حرکت و اقدام سازمان عبارت بودند از:

- ۱- ضرورت تسلط دائمی و نظارت غیر نظامی بر ایلات و اقوام مختلف از طریق ایجاد وفاداری به آرمان‌های فرامحلی و قومی پیشاهنگی
 - ۲- یکسان سازی و ایجاد یک‌پارچگی در شون اجتماعی، اخلاقی، آداب فردی و اجتماعی و ایجاد جریان مسیر فرهنگی همراه با سایر مؤسسات و نهادهای فرهنگی
 - ۳- تقویت وحدت ملی و روحیات میهن پرستی
 - ۴- پرورش جوانان ونوجوانان و پرورش جسمی و ایجاد آمادگی‌های رزمی با انگیزه های نظامی
 - ۵- تلاش در جهت ایجاد جایگاه فرهنگی در جوامع بین المللی از طریق شرکت و حضور در گردهمایی‌های سالانه پیشاهنگی
 - ۶- گسترش آموزش نوین برای افزایش میزان انطباق مردم با اقدامات و اصلاحات نوگرایانه دولتی از طریق آموزه‌های پیشاهنگی
 - ۷- ایجاد و تقویت روحیه «خود - پاسداری» و «دیگر - پاسداری» در بین جوانان که نمونه بارز این محور را در «سازمان جوانان هیتلری» می توان سراغ گرفت (دلفانی، پیشین: ۳۵ مقدمه).
- گرچه سازمان پیشاهنگی گامی مهم در جهت برساختن هویت انسان ایرانی بود، اما مهمترین اقدام دولت در زمینه هویت سازی و تربیت انسان ایرانی، تأسیس سازمان پرورش افکار بود که اساسنامه آن در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۱۷ به تصویب هیأت وزیران رسید. در اساسنامه هدف از ایجاد سازمان، پرورش و راهنمایی افکار عمومی از طریق روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب کلاسیک و کتب عام المنفعه، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی و امثال آن» عنوان شده است. بر این مبنا شش کمیسیون؛ مطبوعات، کتب کلاسیک، سخنرانی، نمایش، رادیو و موسیقی برای مدیریت وسایل مذکور تشکیل شد. کمیسیون کتب کلاسیک مأمور بود در کتب درسی اصلاحات سودمند به عمل آورده، افکار میهن دوستی و شاه پرستی را در مندرجات آن‌ها به وجه مؤثری بپروراند. بر اساس ماده ۷ اساسنامه آموزشگاه‌هایی در تهران و شهرستان‌ها برای آموزگاران تأسیس می‌شود که در آن برای دبیران و آموزگاران کلاس‌هایی برگزار می‌شود تا از این طریق آنان ترتیب و اسلوب پرورش افکار دانش آموزان و سالمندان را فراگیرند. در این کلاس‌ها گذشته تاریخی و جغرافیایی ایران، شرح حال بزرگان ایران، آثار و ابنیه تاریخی، خدمات ایران به عالم تمدن، ملیت و وحدت ملی، وظیفه و آرزوی ملی ایرانیان به دبیران و آموزگاران آموزش داده می‌شد تا آنان از طریق این آموزش‌ها به دانش آموزان و سالمندان مفاهیم یاد شده را آموزش دهند. این سازمان طی برگزاری سخنرانی‌های عمومی توسط صاحب نظران مشهور و شناخته شده، طیف گسترده‌ای از موضوع‌ها و از جمله اخلاق، تاریخ، بهداشت، ادبیات، علوم اجتماعی، آموزش و پرورش، تجدد، ترقی و کسب تمدن جدید، ملیت و ملیت پرستی، آمال و آرزوهای و وظایف ملی، وحدت ملی، میهن پرستی، وفاداری به شاه و شاه پرستی، گذشته باستانی ایران، شاهنامه و فردوسی، مبارزه با خرافات، ذکر پیشرفتهای نمایان کشور در عصر پهلوی و را به بحث می‌گذاشت. در مراسم سخنرانی نیز معمولاً

نمایش‌هایی به سبک جدید همراه با موسیقی اجرا و سرود شاهنشاهی خوانده می‌شد (همان، ۵-۳). در واقع وظیفه اصلی سخنرانان این بود که افکار و آمل و آرزوهای افراد را چنان یکسان کنند که اتحاد و اتفاق کلمه واقعی در میان ایشان فراهم شود (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۸)، حس ناسیونالیستی و شاه پرستی در میان آنان ایجاد شود و زمینه پذیرش فرهنگ و تمدن جدید (تمدن غرب) در آنان فراهم گردد.

اتخاذ برنامه‌ها و سیاست‌هایی برای ترویج عناصر هویتی مورد نظر و حذف عناصر

هویتی رقیب

تأکید بر زبان فارسی و به حاشیه راندن سایر زبان‌ها

زبان مشترک یکی دیگر از ابزارهایی است که دولت‌های مدرن برای ایجاد هویت سراسری به کار می‌گیرند. نقش عنصر زبان در هویت سراسری به اندازه‌ای است که تقریباً در تمام دولت‌های مدرن، یک زبان به عنوان زبان رسمی انتخاب شده است. یکی از دلایل اهمیت زبان در دولت‌های مدرن را باید در بوروکراتیزه بودن گسترده این دولت‌ها جستجو کرد. علاوه بر آن، زبان همچون دیگر عناصر هویت ساز، چون یک ویژگی مشترک است در ایجاد هویت مشترک موثر است (اندرسون، ۱۹۹۸: ۴۵-۴۴). اما گذشته از آن، در حوزه هویت زبان هم عامل شناسایی است و هم موضوع شناسایی. زبان به دلیل مشترک بودن در میان بسیاری از اتباع دولت مدرن، عنصری هویت ساز و یک مولفه هویتی است و هم این که ابزار و وسیله‌ای است که سایر عناصر هویتی با آن و به واسطه آن فهم و تصویر می‌شوند و میراث گذشته به حال انتقال می‌یابد. از سویی دیگر به واسطه زبان است که «دیگری» که لازمه فهم «خود» است، ساخته می‌شود. با همین نگاه به زبان است که تقریباً همه روشنفکران دوره مورد مطالعه تأکید موقدی بر زبان فارسی به عنوان مهمترین مولفه هویت بخش داشتند و فردوسی را به عنوان کسی که این عنصر هویت بخش را تداوم تاریخی بخشیده است ستایش کردند.

اولین اقدام برای جا اندختن زبان فارسی به عنوان زبان رسمی در این دوره قانون شورای عالی معارف مصوبه ۲۰ حوت ۱۳۰۰ شمسی بود که یکی از وظایف شورا را اهتمام در ترویج خط و زبان و ادبیات فارسی تعریف می‌کرد. (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). گام بعدی با تصویب قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۲۱ حمل تنگوزئیل ۱۳۰۲ برداشته شد که مطابق ماده ۷۴ آن کلیه اسناد و نوشتجاتی که برای ثبت به اداره ثبت اسناد و املاک ارائه می‌شود باید به زبان فارسی باشد (همان).

در حوزه آموزش نیز دولت تلاش بسیاری کرد تا زبان فارسی به عنوان زبانی یکدست و یک‌پارچه و انحصاری در نظام آموزشی باشد. در همین راستا مدارس خارجی موظف شدند در کلاس‌های پایین از زبان فارسی به عنوان زبان آموزشی استفاده کنند. در ۱۳۰۶ دولت فشار آورد تا مدارسی که زبانشان ارمنی یا ترکی بود، زبان آموزشی اصلی شان فارسی شود. در آذربایجان مدارس آمریکایی مجبور شدند فقط

شاگردانی را بپذیرند که از دبستان‌های فارسی زبان گواهی شش ساله ابتدایی داشتند و نیز ساعات تدریس فارسی را به زبان ساعات تدریس ارمنی افزایش دهند. در همین زمان مدارس خارجی ملزم شدند نام خود را به فارسی تغییر دهند، چنانکه کالج آمریکایی پسران در تهران «کالج البرز» و مدرسه دخترانه آن «نوربخش» نام گرفتند، «کالج مموریال استوارت» در اصفهان «ادب» و مدرسه پسرانه آمریکایی رشت «ابن سینا» نامیده شدند (ماتی، ۱۳۸۳: ۱۹۹-۲۰۴). دولت گذشته از گسترش زبان فارسی، اقلیت‌های زبانی و خاصه ترک‌زبانان را تحقیر می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۹۵). در واقع سیاست دولت توسعه زبان فارسی و ممانعت از توسعه سایر زبان‌ها بود. به همین دلیل در سال‌های اولیه به قدرت رسیدن رضاخان، مطبوعات کردی از بین برده شد، کتاب‌هایی که به خط کردی بود طعمه آتش گردید و بار دیگر آموزش زبان کردی ممنوع شد (کاتم، ۱۳۷۱: ۸۱-۸۲). تلاش دولت برای توسعه و پاکسازی زبان فارسی در نهایت منجر به ایجاد «فرهنگستان» در ۱۳۱۴ شد که هدف واژه‌سازی فارسی برای مفاهیم جدید و زدودن واژه‌های نامناسب خارجی از فارسی را به عهده داشت (پری، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

در کل سیاست‌های زبانی دولت بر این پیش فرض استوار بود که ملت ایران قوم واحد یک‌دستی است و باید زبان واحدی داشته باشد. از طرفی دیگر دولت روایت حق به‌جانبی از تاریخ ایران را نشر می‌داد که صریحاً و موکداً ضد عرب و ضد ترک بود در حالی که احتمالاً در آن زمان در ایران تعداد ترک‌زبانان از فارسی‌زبانان بیشتر بود. یکی از پیامد چنین سیاست‌هایی، تبعیض اقتصادی و اجتماعی علیه استان‌های غیرفارسی‌زبان و بورش نظامی به زندگی و فرهنگ عشایری بود. در دوره رضاشاه موجودیت جوامع عرب زبان جنوب غربی کشور یکسره انکار شد. طبع و نشر به زبان ترکی آذربایجانی یا سایر اشکال زبان ترکی و اشاعه و ترویج کتبی آن را قلع و مخراب گردید. زبان کردی رسماً لهجه‌ای از فارسی خوانده شد و چاپ و انتشار به آن نیز ممنوع شد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۳۳). این در حالی بود که زبان فارسی در عین وجود زبان‌های دیگر و با همزیستی با آن‌ها، به لحاظ تاریخی عامل مهمی در پیوند دادن ایرانیان با هر قومیتی داشت و در این دوره نیز، چنانچه زبان‌های دیگر همچون گذشته به رسمیت شناخته می‌شد، می‌توانست در خدمت کلیت هویت و جامعه ایرانی قرار گیرد.

تغییر نام ماه‌های سال و برخی شهرها

یکی دیگر از سیاست‌های دولت تبدیل بروج به ماه‌های فارسی از نوروز ۱۳۰۴ شمسی بود. بر این اساس در شب ۱۱ فروردین ماه ۱۳۰۴ شمسی، مجلس قانونی را به تصویب رساند که مطابق ماده اول آن از نوروز (۱۳۰۴) تاریخ رسمی سالیانه مملکت به ترتیب ذیل معمول می‌گردید و دولت مکلف می‌شد تا در تمام دوایر دولتی قانون یاد شده را اجرا نماید:

الف - مبدأ تاریخ: سال هجرت حضرت خاتم‌النبیین محمد بن عبدالله صلوات الله علیه از مکه معظمه به مدینه طیبه.

ب - آغاز سال: روز اول بهار.

ج - سال: کماکان شمسی حقیقی.

د - اسامی و تعداد روزهای ماه‌ها: فروردین ۳۱ روز، اردیبهشت ۳۱ روز، خرداد ۳۱ روز، تیر ۳۱ روز، امرداد ۳۱ روز، شهریور ۳۱ روز، مهر ۳۰ روز، آبان ۳۰ روز، آذر ۳۰ روز، دی ۳۰ روز، بهمن ۳۰ روز، اسفند ۲۹ روز. مطابق ماده دوم این قانون نیز ترتیب سال شماری ختاوایغور که در تقویم‌های سابق معمول بوده از تاریخ تصویب این قانون منسوخ می‌شد (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). سیاست تغییر بروج به ماه‌های فارسی را باید در راستای تقویت لایه باستانی هویت ایرانی و همچنین متمایز کردن آن از فرهنگ ترکی تحلیل کرد.

گام دیگری که دولت در این زمینه برداشت، تغییر نام برخی از شهرها بود. در این راستا، عربستان به خوزستان، انزلی به پهلوی، لرستان به کرمانشاه، کردستان به آذربایجان غربی، ارومیه به رضائیه، استرآباد به گرگان، علی‌آباد به شاهی، سلطانیه به اراک و محمره به خرمشهر تغییر یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۰). در این سیاست دو هدف دنبال می‌شد، بخشی از سیاست یاد شده در راستای سیاست‌های زبانی و تبدیل نام‌های غیر فارسی به فارسی بود و برخی تغییر نام استان‌هایی که نشان دهنده یک قومیت خاص بود، به نام دیگری بود که چنین تداعی را با خود نداشته باشد. به بیان دیگر دولت با تغییر نام‌هایی چون محمره، کردستان و ارومیه به نوعی از ساکنان این شهرها و استان‌ها که دارای هویت قومی بودند، هویت‌زدایی می‌کرد و آن‌ها را از پیشینه قومی‌شان جدا می‌ساخت و به زغم خود در هویتی سراسری ادغام می‌کرد.

همگون‌سازی پوشش

گرچه بسیاری از این روشنفکران لباس ناهمگون مردم ایران را عامل واگرایی و عدم همبستگی آنان می‌دانستند (افشار، ۱۳۰۴: ۲)، اما با به قدرت رسیدن رضاخان همگون‌سازی لباس به صورت رسمی پی‌گیری شد و در ششم دی ۱۳۰۷، نخستین مقررات لباس پوشیدن از تصویب مجلس هفتم گذشت (شهابی، ۱۳۸۵: ۱۹۶). مطابق این قانون کلیه اتباع ذکور ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوص نیستند در داخل کشور مکلف شدند که ملبس به لباس متحدالشکل شوند و کلیه مستخدمین دولت اعم از قضایی و اداری مکلف شدند در موقع اشتغال به کار دولتی به لباس مخصوص قضایی یا اداری ملبس شوند و در غیر آن موقع باید به لباس متحدالشکل ملبس گردند. قانون یاد شده طبقات هشتگانه مجتهدین، مراجع امور شرعیه دهات و قصابات پس از برآمدن از عهده امتحان معینه، مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان مسلم اهل سنت

اجازه فتوی داشته باشند، پیشنهادکنندگان دارای محراب، محدثین که از طرف دو نفر مجتهدین مجاز اجازه روایت داشته باشند، طلاب مشغولین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند، مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی و روحانیون ایرانی غیر مسلمان را مستثنی می‌کرد (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). با تغییر لباس یکی دیگر از سیاست‌های هویتی دولت، نمودی عینی یافت. همان‌طور که گفته شد، لباس مورد نظر سنخیتی با فرهنگ ایرانی نداشت و کاملاً غربی بود. بدون تردید یکی از علل ارایه چنین طرحی را باید ناشی از فضای روشنفکری دانست که یکی از علل عقب‌ماندگی کشور را ناهمگونی پوشش در بخش‌های مختلف کشور می‌دانستند. اما این سیاست باعث می‌شد که اولاً که نیروی ایلی که در جامعه ایران نیروی قدرتمندی بود از لباس قومی خود که نماد آن‌ها بود جدا شود و در کلیتی همسان و هم شکل ادغام شود. در ثانی، روحانیت که از نظر رضاشاه مظهر عقب‌ماندگی و ارتجاع به شمار می‌رفت مجبور می‌شد، به پوشیدن این لباس تن دهد (هرچند که بسیاری از روحانیون از پوشیدن آن معاف شده بودند) و در نتیجه همچون عشایر نماد هویتی خود را از دست بدهد. به این ترتیب نمادهای هویتی دو نیروی اجتماعی که رقیب قدرت دولت بودند از آنان گرفته می‌شد. گذشته از آن عناصری از فرهنگ غرب به جامعه ایرانی تزریق می‌شد. به همین دلیل بود که بسیاری از علما و سرکردگان عشایر با تغییر لباس مخالفت کردند.

اما نکته طنزآمیز در این میان آن بود که با ایجاد لباس متحدالشکل به خاطر تفاوت لباس روحانیت با بقیه مردم، تمایز یافتگی روحانیت با مردم عادی بیشتر شد. به بیان دیگر، دو سیاست، ایجاد لباس متحدالشکل و خدمت سربازی که همه جامعه مجبور به اجرای آن بودند اما بخشی از روحانیت از آن معاف شده بودند، روحانیت را به یک طبقه میرز و تاثیرگذار درآورد (کشاورزبان، ۲۰۰۳: ۹) به این ترتیب، دولت پهلوی با ایجاد تمایز ظاهری بین علما و غیرروحانیان، نادانسته به ایجاد یک روحانیت دارای مرزهای مشخص با حس همبستگی کمک کرد، نیرویی که چند دهه بعد سقوط این دودمان را رهبری کرد.

تأکید بر میراث تاریخی ایران باستان

گذشته تاریخی مشترک، منبع خوبی برای نزدیک کردن هویت‌های پراکنده اجتماعی است. به همین دلیل با ظهور دولت‌های مدرن و الزام به وجود هویت‌های عام و فراگیر، برای این دولت‌ها تاریخ و گذشته تاریخی اهمیتی بسیار پیدا می‌کند (داندکر، ۱۹۹۰: ۶۲). در واکاوی تاریخ نیز تاریخ پیروزی‌ها و کام‌یابی‌ها بیشتر از ناکامی‌ها و شکست‌ها اهمیت می‌یابد. در این واکاوی نیز همواره نوعی «دیگری» سازی برای بزرگ جلوه دادن «خود» صورت می‌گیرد. در این شکل از واکاوی تاریخ، هر آنچه نماد و نشانه‌ای از «خود» است با اهمیت و با عظمت دانسته می‌شود و شایسته ستایش و هر آن چه نماد «دیگری» است زشت و نابودشدنی. در همین راستا، شاعران، اندیشمندان، ادیبان و همچنین بناها و آثاری که می‌تواند نماد و نشانه‌ای از خود باشند، عزیز دانسته شده و اهمیت می‌یابند.

در اواخر دوره قاجار بسیاری از روشنفکران پروژه «دیگری» سازی را شروع کرده بودند. در گفتار بسیاری از آنان شخصیت‌هایی همچون کاوه، زرتشت، فرویدن، جمشید، رستم و... نماد «خود» و شخصیت‌هایی چون، ضحاک، افراسیاب و قوم‌هایی چون اعراب، و ترک‌ها نماد «دیگری» و شاهنامه فردوسی نماد و عامل پیوند ایران کنونی به ایران آرمانی باستان، تلقی می‌شد. از سویی دیگر بناهای باقیمانده از دوران قدیم که نشان ایران آرمانی را داشتند، میراثی ارزشمند قلمداد شدند.

یکی از شخصیت‌هایی که در این دوره مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد فردوسی است. بزرگداشت فردوسی ظاهراً از پیش از سلطنت رضاشاه مورد توجه برخی از روشنفکران قرار داشت. به طوری که در سال ۱۳۰۱ انجمن آثار ملی تشکیل و به دنبال آن اعانه برای ساختن آرامگاه فردوسی جمع‌آوری شده بود (صدیق، ۱۳۴۵، ج ۲: ۲۹۱-۲۶۳). اما پس از سلطنت رضا شاه اهمیت بسیاری یافت. با به قدرت رسیدن رضاشاه، دولت سعی بسیاری کرد تا گذشته تاریخی را بازسازی، مرمت و زنده نگهداشته و مظهر هویت ایرانی جلوه دهد. در همین راستا در جلسه پانزدهم حوت ۱۳۰۳، مجلس شورای ملی دولت را دعوت می‌کند که مبلغ کافی برای تعمیر مقبره حکیم ابوالقاسم فردوسی در بودجه خود منظور و برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. تصمیم فوق در جلسه پانزدهم برج حوت ۱۳۰۳ شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در سال بعد، یعنی در سال ۱۳۰۴ در ۱۱ بهمن ماه، قانون اجازه تخصیص عوائد اضافی تمبر فردوسی برای ساختن مقبره فردوسی در قالب ماده واحده به تصویب رسید (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). بعدها جشنواره هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ ش با شکوه خاصی در آرامگاه او برگزار و برای جلب نظر مردم نشریات متعددی در باره فردوسی منتشر شد (علی اکبری، ۱۳۸۴: ۲۸۱). همچنین در پایان دوره رضاشاه در ۱۲ آبان ماه ۱۳۱۹، قانونی با عنوان «حفظ آثار ملی» به تصویب مجلس رسید که مطابق آن کلیه آثار و ابنیه و اماکنی که تا اختتام دوره سلسله زندیه در مملکت ایران احداث شده جزء آثار ملی ایران محسوب شده و در تحت حفاظت و نظارت دولت قرار می‌گرفت (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶).

البته واکاو تاریخی به آن چه گفته شد خلاصه نشد، بلکه در این واکاو عناصر دیگری چون، تبار، دین و نظام پادشاهی ایران باستان مورد توجهی خاص واقع شد. برخی از روشنفکران در مجله‌ها و روزنامه‌هایی که در این دوره منتشر می‌شد، عناصر یاد شده را برجسته کرده و در باره آن مطلب می‌نوشتند. افشار ادعا می‌کرد که نژاد ایرانیان کنونی همان نژاد خالص آریایی است و آمیزش نژاد آریایی با ترک‌ها، مغول‌ها و اعراب مهاجم ناچیز بوده است. بر این باور بود که «مملکت ایران پیش از حمله عرب و تاخت و تاز مغول از نژاد ایرانی مسکون بوده و ترک‌ها که از نژاد زرد و عرب‌ها که از نژاد سامی هستند، فقط با ملت بومی آریایی در آمیخته، نه این که قایم مقام آن‌ها شده باشند» (افشار، ۱۳۰۶: ۵۶۱-۵۶۰). بر این اساس استدلال می‌کرد که اگر در بعضی نقاط ایران مثل آذربایجان و قسمتی از سواحل خلیج فارس، ترکی و عربی زبان اهالی شده، به کلی عارضی می‌باشد و منشأ آن معلوم است. بر همین مبنا بود که وزارت امور خارجه در تاریخ ۱۳۱۳/۱۲/۱ طی نامه‌ای به سفارتخانه‌ها، کنسول‌گری‌ها و نمایندگان شاهنشاهی اعلام کرد که به جای

کلمه Persia از اول فروردین ۱۳۱۴ کلمه Iran آورده شود (سازمان و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی). نامی که یادآور شکوه و عظمت گذشته بود و بر خاستگاه نژاد آریایی دلالت داشت. همان‌طور که اشاره شد در این واکاوی تاریخی نه همه آثار تاریخی مورد توجه واقع شد و نه همه مفاخر ادبی. از میان آثار ادبی شاهنامه و فردوسی جایگاه بسیار مهمی پیدا می‌کند و از میان ابنیه تاریخی، بناهای تاریخی قبل از اسلام مورد توجه خاص واقع می‌شود. نکته مهمتر این که شرط تاریخی بودن آثار و بناها، تعلق داشتن به دوره‌های تاریخی قبل از زندیه است و به این صورت، آثار دوره قاجار (که ترک زبان بودند) جزء آثار و میراث تاریخی قلمداد نمی‌شوند.

تعریف حقوقی دایره ایرانییت و شناسنامه‌دار کردن انسان ایرانی

چون با ظهور دولت‌های مدرن فضایی جهانی با عنوان نظام بین دولت‌ها شکل گرفته است، دولت‌ها دارای مرزهای مشخص هستند و همه اتباع مستقیم یا غیرمستقیم به دولت وابسته هستند، ارتباط اتباع از قلمرو یک دولت با قلمرو دولت دیگر منوط به ارایه ورقه‌های شناسایی است (پارک، ۲۰۰۲: ۴۲-۴۱). به همین دلیل در دولت‌های مدرن مقوله ورقه‌های هویت و تابعیت اهمیت پیدا می‌کند.

دولت رضاشاه در راستای کارویژه‌های یاد شده، در ۲۰ مرداد ماه ۱۳۰۷ شمسی، قانون سجل احوال را به تصویب مجلس رساند. مطابق ماده اول آن، کلیه ساکنین باید دارای ورقه هویت باشند. کلیه مأمورین مملکتی موظف می‌شدند در مواقع صدور کلیه اسناد و در موقع مراجعات اشخاص به محاکم عدلیه و ادارات مملکتی، ورقه هویت مطالبه نمایند، هر شخصی باید برای خود اسم مخصوصی انتخاب کند، زوجه و کلیه اولاد و احفاد ذکور آن شخص و همچنین کلیه اولاد و احفاد اناث او مادام که شوهر اختیار نکرده‌اند به آن اسم مخصوص که نام خانوادگی است موسوم خواهند بود (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۰۸ نیز قانون تابعیت به تصویب مجلس رسید که معیارهایی که بر اساس آن فرد می‌توانست تبعه ایران شناسایی شود را مشخص می‌ساخت. نکته قابل تأمل در قانون یاد شده، ماده ۱۳ و ۱۴ آن است. ماده ۱۳ اشاره دارد که اتباع ایران نمی‌توانند تبعیت خود را ترک کنند مگر در مواردی خاص و ماده ۱۴ نیز مشخص می‌سازد که هر تبعه ایران که بدون رعایت مقررات فوق تابعیت خارجی تحصیل کند تبعیت خارجی او کان‌لم‌یکن بوده و تبعه ایران شناخته می‌شود ولی در عین حال کلیه اموال غیر منقوله او با نظارت مدعی‌العموم محل به فروش رسیده و پس از وضع مخارج فروش قیمت آن به او داده خواهد شد و به علاوه از رسیدن به مقام وزارت و معاونت و عضویت مجالس مقننه و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی و هر گونه مشاغل دولتی محروم خواهد بود (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). به این ترتیب قانون سجل احوال و قانون تابعیت، شرایط و ملاک‌های حقوقی ایرانییت را مشخص می‌کرد.

رضاشاه قبل از تصویب قانون سجل احوال نام پهلوی را برای خود برگزید که هم یادآور یک دودمان باستانی بود و هم یک انگاره پهلوانی (کدی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). پس از آن از لقب خود- سردار سپه چشم

پوشید و به عموم ابلاغ کرد که از این پس او را به نام خانوادگی اش یعنی پهلوی بخوانند. سپس لایحه‌ای راجع به الغای القاب نظامی به مجلس فرستاد، که در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۴ شمسی به تصویب رسید. بر اساس ماده اول قانون یاد شده، مجلس شورای ملی القاب و مناصب مخصوص نظام را ملغی می‌کرد (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). یکی از نکته‌های قابل تأمل در مباحث مطرح شده چرایی انتخاب نام خانوادگی پهلوی و دیگری لغو القاب لشکری و کشوری است. چرایی انتخاب نام پهلوی را همان گونه که کدی استلال کرده است، باید راهی برای پیوند سلطنت با گذشته باستانی ایران تفسیر کرد. اما لغو القاب لشکری و کشوری را باید در راستای سیاست‌های هویتی دولت مدرن برای همگون سازی دانست که موجب کاهش اهمیت اجتماعی افراد صاحب القاب می‌شد و ضربه شدیدی بر پیکر اشرافیت وارد می‌کرد که با همین القاب شناخته می‌شدند.

حذف نمادهای هویتی نیروهای اجتماعی رقیب

قبلاً اشاره شد که برخی از سیاست‌های هویتی دولت معطوف به حذف نیروهای اجتماعی رقیب؛ روحانیت، اشراف و سران ایلات و عشایر بود. در راستای به حاشیه‌راندن نیروهای یاد شده، دولت در کنار اقداماتی که برای حذف این نیروهای رقیب انجام داده بود، تلاش کرد به لحاظ هویتی نیز نمادهای هویتی‌شان را از آنان بگیرد. سیاست‌هایی چون تغییر لباس و همچنین لغو القاب را باید در راستای چنین هدفی نیز تحلیل کرد. در این میان علاوه بر اقدام‌های یاد شده، دولت در خصوص ایلات و عشایر، که به نوعی مهمترین نیروی اجتماعی بودند که قدرت دولت و حاکمیت آن را به چالش می‌کشید، اقدام دیگری انجام داد که با حذف نمادهای هویت بخش این نیروی اجتماعی برای همیشه از شر آن خلاص شود. این کار با سیاست تخته قاپو کردن عشایر حاصل شد.

اولین اقدام در راستای اسکان عشایر با این استدلال که عشایر از قانون لباس متحدالشکل ۱۳۰۷ سرپیچی کرده‌اند انجام گرفت. در سال ۱۳۰۷ «قانون الغای مالیات اغنام و احشام» به تصویب رسید که در قالب یک ماده واحده، مجلس مالیات اغنام و احشام مصرحه در ماده هفتم قانون مالیات املاک اربابی مصوبه ۲۰ دی ماه ۱۳۰۴ را الغاء می‌نمود و مالیات مزبور فقط از ایلاتی گرفته می‌شد که هنوز ییلاق و قشلاق می‌کردند و اخذ بقایای مالیات‌مراعی و مواشی نیز موقوف می‌شد. در سال ۱۳۱۱ نیز قانون «اعتبار اضافی برای مخارج عمران و تخت‌قاپو کردن عشایر» به تصویب رسید که بر اساس آن وزارت مالیه مجاز می‌شد، مبلغ یک صد و پنجاه هزار ریال برای مخارج عمران و تخت‌قاپو کردن عشایر علاوه بر اعتباری که در بودجه آن سال مملکتی منظور است از محل ذخیره مملکتی به ریال به مصرف برساند (م.ق.م.ش.ا، ۱۳۸۶). پرسش اساسی در خصوص طرح اسکان عشایر این است که چرا چنین طرحی اجرا شد؟ اگر هدف سرکوبی نیروی ایلی بود که تا پایان سال ۱۳۰۴ این مهم اتفاق افتاده بود. به نظر می‌رسد دولت در طرح یاد شده صرفاً خلع سلاح و از میان بردن توان نظامی عشایر را مدنظر نداشته بلکه در پی آن بوده که برای

همیشه از شر چنین نیروی اجتماعی قدرتمند رهایی یابد. بنابراین طرح یاد شده را باید از منظر هویت‌زادایی از عشایر و ایجاد هویت سراسری نیز تبیین کرد. طرح تخته قاپو کردن عشایر دقیقاً همان جایی را هدف گرفته بود که می‌بایست؛ هویت‌زادایی از عشایر. چرا که با اسکان عشایر نماد این شکل زندگی که مبتنی بر کوچ روی بود از آنان گرفته می‌شد، چادرهای آنان که نماد هویتی آنان بود به خانه‌های ساخته شده از سنگ و چوب تبدیل می‌شد و معیشت‌شان که نشان دهنده سبک زندگی آنان بود، دگرگون می‌شد. این نمادهای هویتی آن اندازه برای عشایر مهم بود که حتی بعد از اسکان اجباری، در حیاط خانه‌هایی که برای آنان ساخته شده بود، چادرهای‌شان را بر پا کردند.

تلاش برای افزودن یک لایه جدید به لایه‌های هویت ایرانی

پیشتر اشاره کردیم که از قدیم در جامعه ایرانی هویتی عام به نام هویت ایرانی مرکب از دو لایه باستانی و اسلامی وجود داشت. دولت رضاشاه در کنار مجموعه اقدام‌هایی که برای به حاشیه راندن برخی از مولفه‌های هویتی یاد شده (لایه اسلامی آن) انجام داد، تلاش کرد تا با الصاق یک لایه هویتی جدید به هویت ایرانی، که مولفه‌های آن برگرفته از فرهنگ غرب بود، انسان ایرانی را مدرن کند. مهمترین اقدام در این راستا کشف حجاب بود. البته روشنفکران بحث‌هایی را در خصوص کشف حجاب مطرح کرده بودند. برای مثال مجله فرنگستان در یکی از شماره‌های خود نوشت «زنان باید آزاد شوند و از حیث حقوق با مردها مساوی گردند» اما عجلتاً برای تهیه زمینه، کلیه اقدامات باید در راستای دو منظور مقدماتی زیر باشد: «منع تعدد زوجات و برداشتن حجاب» (نفیسی، ۱۳۰۳: ۴۳۹). و یا گردانندگان کاوه اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول بلا شرط آن را از اهداف خود دانسته بودند (مجله کاوه، ۱۲۹۰: ۴ تا ۷). اما در دهه دوم سلطنت رضاشاه بود که این امر عملی شد. در این زمینه برخی نشریات که به نوعی نشریات زنانه بودند کمک کردند تا سیاست کشف حجاب عملی گردد. نشریه «عالم نسوان» به عنوان یگانه نشریه مجاز زنانه در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ کمک کرد تا برنامه بزرگ رضاشاه برای «بیدار کردن زنان ایرانی از خواب» تحقق یابد. اما با تعطیلی عالم نسوان در ۱۳۱۳، رضاشاه در ۱۳۱۴ «کانون بانوان» را جایگزین طرح‌های انجام شده عالم نسوان و سایر سازمان‌های مستقل زنان نظیر «مجمع زنان میهن پرست» کرد. «کانون بانوان» مجالس سخنرانی و آموزش زنان را در زمینه بی‌حجابی و مشاغل زنان با برچسب خاص خود انجام می‌داد و یک مدرسه برای زنان بزرگسال را اداره می‌کرد. در اساس این کانون مهار برنامه‌ها و فعالیت‌هایی را که زنان اصلاح طلب ایران از چند دهه پیش هواداری کرده بودند به دست گرفت. هرچه دولت متجدد رضاشاه نیرومندتر شد، نهضت مستقل زنان ایران ضعیف‌تر گردید و سرانجام توسط دولت منحل شد، همان دولتی که اصلاح طلبانی نظیر نویسندگان عالم نسوان با شور و اشتیاق از آن پشتیبانی کرده بودند (رستم کلایی، ۱۳۸۳: ۲۶۳-۲۶۴).

در بهار ۱۳۱۴ وزارت آموزش و پرورش طی بخشنامه‌ای مقرر کرد که دختران با حجاب حق دریافت جایزه یا دیپلم خود را ندارند و به هیچ آموزگار زنی که از چادر یا پیچه استفاده کند، حقوق پرداخت نشود. در سوم خرداد صدها دختر مدرسه تهرانی در حضور مقامات بلندپایه دولتی مسابقات قهرمانی برگزار کردند و برای اولین بار در تاریخ ایران دختران جوان در حال خواندن سرود ملی از برابر حضار رژه رفتند و سپس به ژیمناستیک و رقص پرداختند. از آغاز تحصیلی ۱۳۱۵-۱۳۱۴ وزیر آموزش و پرورش استفاده از چادر توسط آموزگاران و دانش آموزان را قذغن کرد (شهبازی، ۱۳۸۳: ۲۹۶).

با وجود این که دولت برنامه‌هایی را برای کشف حجاب اجرا می‌کرد، اما سفر رضاشاه به ترکیه در خرداد و تیر ۱۳۱۳ او را برای اجرای چنین سیاستی که در ترکیه توسط آتاتورک انجام شده بود، مصمم‌تر کرد. با وجود این، مراسم رسمی کشف حجاب در دی ماه ۱۳۱۴ در تهران برگزار شد. در بعد از ظهر این روز در تحت اقدامات امنیتی نخست وزیر و وزراء به اتفاق همسران بدون حجاب خود در مراسم افتتاح دانشسرای مقدماتی حاضر شدند. شاه نیز خود به همراه دختران بی حجاب خود در این مراسم شرکت کرد. بعد از آن در سراسر کشور مجالس دولتی و مجالسی که به تشویق دولت ترتیب یافته بود، برگزار شد تا «آزادی» زنان ایران جشن گرفته شود. از آن تاریخ استفاده از چادر و همین طور هر چارقد یا هر سرپوشی بجز کلاه‌های اروپایی ممنوع شد. آن‌ها که جرأت می‌کردند در مقابل این بی قانونی خشونت بار ایستادگی کنند دستگیر، محاکمه، زندانی و یا در صورت محکومیت جریمه نمی‌شدند، بلکه مورد حمله ماموران شهربانی قرار می‌گرفتند که در ملاء عام چادر یا چارقد را با فحاشی از سرشان می‌کشیدند و پاره پاره‌اش می‌کردند (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۷۲). در برخی موارد ماموران مخفی در مدخل حمام‌ها می‌ایستادند تا بر اجرای درست قانون نظارت داشته باشند. سوار شدن زنان چادری به درشکه‌ها و اتومبیل‌ها و درمان ایشان در درمانگاه‌های عمومی ممنوع شده بود. برای افزودن اهانت و در واقع بدتر کردن وضع زنان چادری، فاحشه‌ها حق بی حجاب شدن نداشتند مگر در بهار تا بتوانند شوهر کنند (شهبازی، ۱۳۸۳: ۳۰۱). به این ترتیب کشف حجاب برنامه‌ای طراحی شده برای هویت‌زدایی از نمادهای مذهبی جامعه ایرانی و تعریف هویت ایرانی بر اساس فرهنگ غرب بود.

بحث و نتیجه‌گیری

همان‌طور که در روایت تاریخی بیان شده آمد، این پژوهش چرایی اهمیت یافتن هویت ملی در دوره پهلوی اول را در پرتو تحولات ساختاری ناشی از ادغام ایران در نظام جهانی و در نتیجه نوسازی دولت به شیوه مدرن تبیین می‌کنند. با ادغام ایران در نظام جهانی در دوره قاجار، فشارهایی ساختاری برای نوسازی دولت بوجود آمد و در نهایت پیامدهای این فشارها در دوره پهلوی اول در تغییر شکل نهادی دولت از شبه‌امپراتوری به دولت مدرن، به منصف ظهور رسید. با مدرن شدن شکل دولت و ضرورت حضور همه‌جایی دولت، ضرورت حاکمیت مستقیم و بی‌واسطه و... بر ساخت هویت ملی ضروری شد. به بیان دیگر دولت

ضرورتاً باید هویت ملی را که البته به لحاظ تاریخی از قبل موجود بود را مورد توجه قرار می‌داد. اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، برخورد تقلیل‌گرایانه دولت با هویت تاریخی دولایه هویت ایرانی (باستانی و اسلامی) بود. از این رو برخی از عناصر هویت یاد شده برجسته و عناصری حذف و به حاشیه رانده شد. در این برساخت دوباره هویت ایرانی، عناصر باستانی برجسته و عناصر اسلامی کنار گذاشته شد و لایه‌ای جدید به آن اضافه شد. برخی از پژوهش‌ها، تقلیل‌گرایی هویتی یاد شده را از منظر ایدئولوژی دولت تبیین کرده‌اند. برای مثال اصغر پرتویی (۱۳۷۹) سیاست‌هایی هویتی دولت پهلوی اول را ناشی از ایدئولوژی دولت که ملغمه‌ای از شبه مدرنیسم، سکولاریسم و ناسیونالیسم بود، تبیین کرده است. به همین منوال حسین بشیریه (۱۳۸۳) این شکل از برساخت هویتی را ناشی از گفتمان مسلط در این دوره دانسته که بر توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرنیستی و سکولاریسم تأکید کرده است و ضیاء‌ابراهیمی (۲۰۱۶) آن را ناشی از گفتمان ناسیونالیسمی جداساز دانسته که گفتارهای روشنفکران صدر مشروطه مروج آن بودند و ملهم از ناسیونالیسمی اروپایی بود و بر نوعی رمانتیسیسم استوار بود. اما پرسش این جاست که چرا دولت به چنین ایدئولوژی‌هایی متوسل می‌شود و چرا در برساخت هویت ملی عناصری را برجسته، عناصری را حذف و عناصر جدیدی (مدرن) اضافه می‌کند. پاسخ این پژوهش به این پرسش، همان‌طور که در روایت تاریخی توضیح داده شد، تبیین موضوع نه از منظری ایدئولوژیک و تأثیرپذیری از فضای روشنفکری که از منظر منافع دولت است. به بیان دیگر عنصر اصلی تبیین‌کننده کنش دولت در این دوره تاریخی منافع دولت است که البته با ایده‌های روشنفکران این دوره هم سو شده است. به بیان دیگر دولت سیاست‌های هویتی‌اش را به گونه‌ای سامان داده است که از نیروهای اجتماعی رقیبی که از قبل قدرت دولت را به چالش کشیده بودند، هویت زدایی کرده و نه تنها به لحاظ فیزیکی آن‌ها را حذف که نمادهای هویتی آنان را نیز از جامعه حذف کند. سیاست‌هایی چون تغییر اسامی شهرها و ماه‌های سال، فردوسی‌گرایی، تخته‌قاچاق کردن عشایر، سجل‌دار کردن ایرانیان و لغو القاب، توجه به ابنیه‌های تاریخی خاص، لباس متحدالشکل، قدغن کردن زبان‌های دیگر و ... از نیروهای اجتماعی مهم این دوره (ایلات و عشایر، روحانیت و اشراف قجری) هویت‌زدایی می‌کرد و نمادهای هویتی آن‌ها را نشانه می‌گرفت. تأسیس نهادهای چون پیشاهنگی و پرورش افکار نیز گذشته از آن که در خدمت ترویج سیاست‌های هویتی گفته شده بود، به همراه سیاست‌هایی چون کشف حجاب تلاش می‌کرد لایه دیگری به هویت ایرانی بیفزاید و آن را مدرن کند. همان‌طور که به تفصیل آمد، به دلیل نوشتن ساخت دولت، طبیعی بود که مقوله هویت ملی مورد توجه و در خدمت فرایند دولت‌سازی قرار گیرد. اما پرواضح است که هویت سراسری زمانی می‌تواند در خدمت فرایند دولت‌سازی قرار گیرد که درجه شمول آن زیاد باشد و همه کسانی که خود را به قلمرو سرزمینی دولت منتسب می‌دانند را در بر گیرد. گذشته از آن «دیگری» هویت یاد شده، به گونه‌ای تعریف شود که هیچ کدام از اقوام یا گروه‌هایی که خود را به قلمرو سرزمینی دولت وابسته می‌دانند، در بر نگیرد. نگاهی به سیاست‌های هویتی دولت در این دوره تاریخی نشان از آن دارد که محتوای سیاست‌های یاد شده در عموم

موارد خلاف نکات یاد شده است و نمی‌تواند در خدمت فرایند دولت‌سازی واقع شود و در بلندمدت می‌تواند قدرت دولت را به چالش کشد و از دولت مشروعیت‌زدایی کند. چنین نیز شد و در شهریور ۱۳۲۰ که ایران اشغال شد، جامعه از دولت حمایت نکرد. از این رو، منطق دیگری غیر از ایدئولوژی و تأثیر گفتارهای روشنفکری باید برای اتخاذ چنین سیاست‌هایی جست‌وجو کرد. همان‌طور که گفته شد، اتخاذ چنین سیاست‌هایی را باید در راستای به حاشیه‌راندن نیروهای اجتماعی قدرتمند این دوره تاریخی دانست که هر لحظه ممکن بود، قدرت دولت را به چالش کشند. نیروهای اجتماعی که حداقل بخشی از آن (ایلات و عشایر) تا پایان ۱۳۰۴ به لحاظ نظامی نیز سرکوب شده بود. بنابراین علت اصلی این شکل از برساخت هویت را نه در ایدئولوژی که در منافع دولت باید جست‌وجو کرد.

منابع

- آبراهامیان پرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، تهران: نشر مرکز.
- آزاد ارمکی تقی، «هویت‌سازی و بحران هویت در ایران» در: *هویت در ایران*، به اهتمام علی اکبر علیخانی، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- آزاد ارمکی تقی، نصرتی‌نژاد فرهاد، «تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران»، *مسائل اجتماعی*، دوره اول، شماره ۱، ص ۷-۳۵.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه - جامعه و دولت در عصر رضاخان*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، تهران: تمدن ایرانی
- افشار، محمود (۱۳۰۶)، «مسأله ملیت و وحدت ملی ایران»، *آینده*، دوره ۲، شماره ۸، ص ۵۶۹-۵۵۹.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)، آغازنامه، *آینده*، ۱۳۰۴، دوره اول، شماره ۱، ص ۲-۴.
- احمدی، حمید (۱۳۸۴)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه یا واقعیت*، تهران: نشر نی.
- اسکاچ، پل تدا (۱۳۷۶)، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه سید محمد روئین تن، تهران: سروش
- بشیری، حسین (۱۳۸۳)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، *فصلنامه ناقد*، شماره ۲، ص ۱۳-۲۹.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بنائی، محسن (۱۳۸۱)، «جای پای اساطیر در کیستی ایرانیان» در: *خود کاوی ملی در عصر جهانی شدن*، بنایی و همکاران، قصیده سرا.
- پرتویی، اصغر (۱۳۷۹)، «نقش ملی‌گرایی و اسلام در ایجاد هویت مشترک ملت‌سازی در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه امام صادق.

- پری، جان ا (۱۳۸۵)، «اصلاح زبان در ترکیه و ایران»، در *تجدد آمرانه- جامعه و دولت در عصر رضاخان*، گردآوری و تالیف: تورج اتابکی، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- چلبی، مسعود و همکاران (۱۳۸۰)، *هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت ملی در ایران*، تهران: دفتر امور اجتماعی وزارت کشور.
- حاضری، علی محمد (۱۳۷۷)، *مدارس غیرانتفاعی و تحرک اجتماعی*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- حجتی، ابوالمجد (۱۳۷۷)، *عبور از عهد پهلوی در گیر و دار دو فرهنگ*، تهران: محسن.
- دلفانی، محمود (۱۳۷۵)، *فرهنگ ستیزی در دوره رضاشاه*، اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار، ۱۳۲۰-۱۳۱۷ هجری شمسی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵)، *مشکله هویت ایرانیان امروز؛ ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*، تهران: نشر نی.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی توسعه؛ بررسی تطبیقی- تاریخی ایران و ژاپن*، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- رستم کلایی، یاسمین، «قانون خانواده، کار و کشف حجاب»، در *رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ویراسته کرونین استفانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- زهیری، علیرضا (۱۳۸۱)، *انقلاب اسلامی و هویت ملی*، نشر زلال کوثر.
- شهبایی، هوشنگ (۱۳۸۳)، «مقاله ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن»، در: *رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ویراسته کرونین استفانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- شهبایی، هوشنگ (۱۳۸۵)، «مقررات لباس پوشیدن برای مردان و زنان در ترکیه و ایران»، در: *تجدد آمرانه*، ویراسته اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس.
- صدیق، عیسی (۱۳۳۸)، *یادگار مهر*، ج ۱، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵)، *رضا شاه کبیر در آینه خاطرات*، وزارت فرهنگ و هنر.
- علی اکبری، محمد (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجار و پهلوی اول*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- فغفوری، محمد حسین (۱۳۸۱)، «تأثیر فرایند نوسازی کشور بر روحانیون در دوران رضاشاه»، *مجله آفتاب*، شماره ۱۶، ص ۱۸-۳۲.
- فوران، جان (۱۳۸۵)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه: احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: امیر کبیر.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۵)، «جامعه و دولت در عصر رضاشاه»، در *تجدد آمرانه- جامعه و دولت در عصر رضاخان*، گردآوری و تالیف: تورج اتابکی، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران از انقراض قاجاریه تا استقرار پهلوی*، تهران: مرکز.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، جلد دوم، قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح‌نو
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۵)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵)*، ترجمه مهدی حقیقت خواه، نشر ققنوس.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۴)، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران؛ ایرانی در کشاکش با تجدید ما بعد تجدید*، تهران: نشر نی.
- قمری، داریوش (۱۳۸۳)، «بررسی تاثیر ساختار دولت مدرن بر یکپارچگی ملی در ایران»، پایان‌نامه دکتری، رشته علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- لوح حق (۱۳۸۸)، م.ق.م.ش.ا، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- ماتی، رودی، (۱۳۸۳)، «آموزش و پرورش در دوره رضا شاه»، در: رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ویراسته استفانی کرونین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات، تهران: جامی.
- مایکل، زیرنسکی (۱۳۸۳)، «مقاله الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضا شاه»، رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ویراسته کرونین استفانی ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- مجله کاوه (۱۲۹۰)، «اصلاحات اساسی و اصلاحات فوری»، شماره اول، سال دوم، دوره جدید، ص ۱-۶.
- نفیسی حسن (۱۳۰۳)، «نسوان نوازی»، *نامه فرنگستان*، سال اول، شماره ۱۰-۹، ص ۲۲-۲۹.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵)، تاریخ معاصر ایران از کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰ (تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی) تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۲۹۹)، تاریخ معاصر ایران از کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰ (تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی)، تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۱۳)، «از این پس همه باید کشور ما را به نام ایران بشناسند»، *روزنامه اطلاعات*، دهم دی-ماه.
- نصرتی‌نژاد، فرهاد (۱۳۸۷)، «تبیین جامعه‌شناختی هویت‌سازی در دوره پهلوی اول»، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- هابزبام، اریک (۱۳۸۲)، *ملت و ملت‌گرایی پس از ۱۷۸۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- Ahmett Kura (2002), "Between the stste and cultural zones: Nation building in turmenistan", *Central Asian survey*, 21,1.
- Akhavi Shahrough (1980), *Religion & Politic in Contemprary Iran*, State University of New York Press.
- Bendict Anderson (1998), *Immaged communities*, Verso, London, New York

- Bloom William (1990), *Personal identity, National identity and international Relation*, Cambridge university Press.
- Dandeker Chris (1990). *Surveillance, Power and Modernity: Bureaucracy and Discipline from 1700 to the Present Day*, Cambridge: Polity Press
- Deutsch Carl (1953), *Nationalism and Social Communication*, The massachussets institute of technology.
- Donald N. Wilber (1975), *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*, Exposition Press, Hicksville, New York.
- Eisenstadt S. N (1963), *The Political Systems of Empires: The Rise and Fall of the Historical Bureaucratic Societies*, New York, Free press.
- Elias Norbert (1982), *State formation and civilization: The civilizing process*, vol.2, oxford: Blackwell, cited in Heather Rae (2002), *State identities and The Homogenisation of people*, Cambridge, university press.
- Etherington John (2003), "Nationalism, National Identity and Territory", *The Case of Catalonia*, Ph. d Thesis, Political Science Department, Autonoma University, Juny.
- Gellner Ernest (1964), *Thought and change*, London, Weidenfeld and Nicolson.
- Giddens Anthony (1987), *The Nation- State and violence*, Cambridge.
- Hechter Michael (2000), *Containing Nationalism*, Oxford University Press Inc., New York.
- Keshavarzian, Arang (2003), *Turban or hat, Seminarian or Soldier: State Building and Clergy Building in Reza Shah Iran*, ebsco publisher
- Morris. Christopher W (1998), *An Essay On the Modern state*, Cambridge university press.
- Pierson Christopher (1995), *The modern state*, London And New York, Routledge
- Sadiq, Issa, *Modern Persia and Higher Education System*, New York, 1931.
- Smith Anthony D (2000), *Nationalism and Modernism, a Critical Survey of Recent Theories of Nations and Nationalism*, London and New York, Routledge.
- Staab Anoreas (1998), *National identity in Eastern Germany*, Praeger
- Waxman Dov (2002), "Defending the Nation, Defining the Nation, foreign policy and The politics of National Identity in Israel", dissertation, phd, John Hopkins university.
- Woolf Stuart, *Nationalism in Europe 1815 To the Present*, Routledge, 1996
- Parekh Bhikhu (2002), "Reconstituting the Modern State," in James Anderson (ed.), *Transnational Democracy: Political Spaces and Border Crossings*. London: Routledge.
- Shmuel Eisenstadt (1963), *The Political System of Empires*, New York, The Free Press of Glencoe.
- Vaziri Mostafa (1993), *Iran as Imagined Nation*, Paragon house, New York.
- Zia-Ebrahimi Reza (2016), *The emergence of Iranian nationalism: Race and the politics of dislocation*, Columbia University Press